

پیشگفتار يك كتاب در باره اقتصاد سياسى بين الملل

# داستان‌هایی از جزیره متروک

(عملکردهای مختلف در اقتصاد سياسى بين الملل)

نوشته: سوزان استرنج / ترجمه: محسن اشرفی

مطلب حاضر پیشگفتار «سوزان استرنج» (Susan Strange) بر کتاب جدیدش به نام «دولتها و بازارها» States and Markets است که بررسی‌هایی در اقتصاد سياسى بين الملل، ساخت‌های قدرت در جهان اقتصاد، ساختارهای ثانویه، مساله حاکمیت و قدرت، و جستجویی به منظور یافتن چند پاسخ برای پرسشهایی در این زمینه‌ها را دربر می‌گیرد.

«استرنج» که در ده سال گذشته استاد روابط بين الملل در دانشکده اقتصاد لندن بوده است، به خاطر دیدگاه‌های غیر سنتی و واکنش برانگیز خود در مورد اقتصاد سياسى بين المللی، اینک چهره معروفی است. پیشگفتار کتاب وی از آنجا که يك مساله پیچیده و اساسی را به زبانی ساده بیان می‌کند خواندنی است. پیشتر، در «اطلاعات سياسى - اقتصادى» مقاله دیگری از این نویسنده با عنوان «اسارت اقتصاد لیبرالی» (شماره ۲ - آبان‌ماه سال ۱۳۶۵) چاپ شده است.

با فرا رسیدن صبح به اکتشاف جزیره متروک می‌پردازند: آب آشامیدنی پیدا می‌کنند، به درختان نارگیل برمی‌خورند، و دريك دریاچه ماهی می‌یابند. مارتین که هنوز هم در حال انجام وظیفه دریانوردی خویش است متوجه می‌شود قایق به سلامت به ساحل کشیده شده و ترتیب ساختن سرپناهی را برای نجات یافتگان می‌دهد. پس از چند روز مارتین افراد را جمع می‌کند و به آنها می‌گوید پشت تپه‌های کنار ساحل را جستجو کرده و ردپاهایی را مشاهده نموده که بنظر می‌رسد جای پای انسان باشند. او می‌گوید: «دوستان! ممکن است در موقعیت خطرناکی باشیم. باید چند درخت قطع کنیم و برای دفاع قلعه‌ای بسازیم. باید نیزه‌هایی نیز به عنوان سلاح بسازیم و ضمن نگهداری دادن عده‌ای را برای گشت زدن به بیرون قلعه بفرستیم.»

سرنشینان یکی از قایق‌ها گروهی هستند که تصادفاً به دنبال یکی از افسران کشتی به نام «مارتین» سوار بر قایق شده‌اند. او کنترل اوضاع را بدست می‌گیرد و وظیفه هدایت قایق را به کمک سه نفر از خدمه کشتی به نامهای «مایک»، «جک» و «تری» به خود اختصاص می‌دهد. بین افرادی که همراه وی هستند يك زوج جوان به نامهای «جان» و «جون»، مادری به نام «مگ» با فرزندانش به نامهای «کن» و «روزی» وجود دارند.

آنها سه روز و سه شب هولناک را در دریای طوفانی سپری می‌کنند. رادیوی قایق به دلایلی از کار افتاده است و آنها نمی‌دانند در کجای اقیانوس بی‌انتهای قرار گرفته‌اند. در سومین شبی که قایق دستخوش طوفان است، همراه با شنیدن صدای برخورد امواج با ساحل، ارتفاع آب نیز کم می‌شود. سرنشینان قایق، که به شکلی معجزه‌آسا از برخورد با صخره‌ها بجات یافته‌اند، نیمه‌جان با به ساحل می‌گذارند و خوشحال از اینکه زنده مانده‌اند، بر روی ماسه‌ها به خواب می‌روند.

در شبی تاریک و توفان‌زا، يك کشتی مسافربری بر فراز امواج کوه پیکری که نیروی مهیب باد پدید می‌آورد، به دشواری در دل دریا پیش می‌رود. ناگهان انفجار هولناکی در کشتی رخ می‌دهد، سیستم تولید برق از کار می‌افتد و همه چراغها خاموش می‌شوند. در عرشه کشتی نگرانی فراگیر می‌شود و اوج می‌گیرد: مردم به این سو و آن سو می‌دوند، فریاد می‌زنند، جیغ می‌کشند و به یکدیگر تنه می‌زنند. همه در تلاشند خود را به قایقهای نجات برسانند. کشتی بتدریج حالتی مایل بخود می‌گیرد و با از دست دادن تعادل کج می‌شود. انفجار سوراخی در بدنه آن ایجاد کرده است. اضطراب افزایش می‌یابد. تعدادی از قایقهای نجات به آف افکنده شده توسط امواج خروشان دریا واژگون می‌شوند. هنگامی که کشتی با آخرین لرزش خود در اعماق دریای طوفانی فرو می‌رود، تنها سه قایق نجات به سلامت از کنار آن دور شده‌اند. و داستان ما حوادثی است که بر سرنشینان خوش اقبال این سه قایق نجات می‌گذرد.

در مورد این مساله گفتگویی مختصر درمی‌گیرد، «جان» و «جون» که از بودن در این محل مناسب برای عشاق خوشحالند، تمایل چندانی



به کار در ساختمان قلعه ندارند و فکر آنها جای دیگری است. مگ ترجیح می دهد به جمع آوری میوه و دانه های درختان بپردازد و برای تغذیه فرزندانش باغچه ای برای کاشت سبزی ایجاد کند. اما خدمه کشتی به گرفتن دستور از مارتین عادت کرده اند و موافقت آنها نقشه های مارتین را به مرحله عمل درمی آورد. گروه کوچک بتدریج عادت می کند آنچه را دستور داده می شود انجام دهد.

در همین حال، دومین قایق نجات نیز به جزیره می رسد و مسافران آن در نقطه ای دیگر به ساحل با می گذارند. آنها به سرنشینان قایق اول برخورد نمی کنند و تا آنجا که سرنشینان هریک از قایقها می دانند، خود آنها تنها بازماندگان کشتی غرق شده هستند. سرنشینان این قایق گروهی کاملاً متفاوت و از بین جماعت دانشجویانند، که توسط دانشجوی کمی بزرگتری به نام «جری» هدایت می شوند. همین شخص است که توانسته آنها را در کنار یکدیگر در قایق بنشانند، سازمان دهد، و قایق نجات را به سلامت از بد حادثه بیرون برد. برحسب اتفاق، هیچ يك از افسران یا خدمه کشتی و یا حتی یکی از استادان دانشجویان نتوانست برقایق آنها سوار شود. سرنشینان این قایق نیز در سه روز و سه شبی که دستخوش امواج دریا بودند همانند گروه نخست از درک اینکه در کجا بسر می برند عاجز بودند و مثل همه دانشجویان دیگر این سه روز را به گفتگویی بی پایان در مورد گرفتاری شان در دریا و اینکه اگر به خشکی برسند چه خواهند کرد گذراندند. به حالتی ایده آل گرا، آنها نیز با جری موافقت کردند حال که جان به سلامت برده اند سازمان دادن و تشکیل يك کمون فکر بسیار خوبی خواهد بود: به هرکس به اندازه نیازش؛ از هرکس به اندازه توانایی اش؛ حقوق برابر در تصمیم گیری، و قانونی واحد برای همه.

دانشجویان وقتی صبح فردای رسیدن به ساحل از خواب بیدار می شوند با خوشحالی به کار جمع آوری نارگیل و ماهیگیری در دریاچه می پردازند پس از گذشت چند روز نخست، اولین مشکلات نمود می کند؛ زوجی به نامهای باب و بتی - که درست همانند جان و جون در گروه اول عاشق یکدیگرند - دامنآ میل دارند انجام وظایفی را که به عهده آنها گذاشته شده کنار بگذارند و

بازو به بازوی یکدیگر بین درختان جنگل گردش کنند. دیگران احساس می کنند این دو از زیر کار درمی روند. سپس بحث طولانی دیگری در مورد اینکه چه کسی ماهیگیری کند و چه کسی به جمع آوری میوه جنگلی بپردازد و یا در ساختن سرپناه کمک کند درمی گیرد. یکی از افراد گروه به نام «جو» که يك جعبه ابزار همراه خود دارد ادعا می کند باید سهمی اضافه تر و یا اوقاتی آزادتر از دیگران داشته باشد، زیرا به کمک تبر و اره خود می تواند کاری را که دیگران در يك هفته انجام می دهند در عرض ساعتی به انجام برساند. «اموس» که درشت اندام و قوی هیكل است کار کردن را دوست دارد؛ آیا باید به او پاداش داد؟ گذشته از این، کمپ آنها نه تنها فاقد قلعه و دژ است بلکه آبریزگاه نیز ندارد؛ هیچکس مایل نیست انجام این کار خاص (ساختن دستشویی و قلعه) را به عهده بگیرد، و بنابراین محل زندگی آنها بتدریج کثیف و بویناک می شود. با این حال همه آن ها هنوز هم فکر می کنند تشکیل دادن کمون

فکر خوبی است.

سرنشینان قایق نجات سوم در نقطه دیگری از جزیره به ساحل می رسند و آنها نیز فکر می کنند تنها بازماندگان کشتی غرق شده هستند. این بار نیز گروه شامل تعدادی افراد مسن و تعداد بیشتری مادر و فرزند است و چند نفر از خدمه کشتی نیز بین آنها وجود دارد. چند آشپز کشتی، سربیش خدمتی به نام جک، و حسابدار کشتی که شخصی کم حرف و خشک است و ترجیح می دهد وی را مک صدا کنند، از جمله این خدمه هستند. اما بین این گروه کسی وجود ندارد که از ابتدا سرپرستی دیگران را به عهده بگیرد. هرکس پوسته نارگیلش را خود می شکند و برای خودش ماهیگیری کرده و کباب می کند.

پس از چند روز مادرها از این شکایت می کنند که مصرف هرروزه نارگیل کودکان آنها را دچار دل درد می کند ولی آنها نمی توانند کودکان خود را برای رفتن به ماهیگیری تنها بگذارند، افراد مسن نیز به کناری نشسته اند و از دست رفته و تیره روز بنظر می رسند. گذشته از آبریزگاه، هیچکس حتی به فکر ساختن سرپناهی نیز نیست. سپس جک پیشنهاد می دهد به جای استفاده از مبادله ماهی و نارگیل بین افراد که در حال افزایش است، چرا نباید از قوطی میخی که در بسته ذخایر قایق نجات پیدا شده به عنوان پول استفاده کرد؛ برای شروع کار می توان به هرکس سهمی مساوی از میخ ها داد تا به عنوان پول برای خرید و فروش ماهی، نارگیل، میوه های جنگلی و استفاده از خدمات شخصی مانند ساخت کلبه یا وصله پینه لباس ها استفاده کند. او پیشنهاد می کند برای راحت تر کردن زندگی تاهنگام از راه رسیدن نجات، هرکس باید هر هفته دو عدد میخ به مک بدهد تا وی نگهداری، حفظ امنیت و بهداشت را به عهده بگیرد و به عمو «تد» بپردازد هر هفته يك میخ داده شود، زیرا وی که علیل است و احوال درستی ندارد، پذیرفته است هنگامی که زن ها برای شکار و ماهیگیری کودکان خود را تنها می گذارند آن ها را در نوعی مدرسه نگهداری کند.

هرچند که مشکلاتی بروز می کند، اما کار بازار بخوبی آغاز می شود. قیمت ماهی بسیار بالاست، بنابراین همه می خواهند به ماهیگیری بروند. اما برای کسی که باید قایق نجات را تصاحب کند چه تصمیمی باید گرفت؟ چانه زدن در مورد اینکه چه کسی قبل از همه، کی، و برای چه مدت نسبت به قایق ادعایی داشته است، بین آنها درمی گیرد و باید در این زمینه مذاکره کنند. افراد کم کم از خوردن کباب ماهی و نارگیل خسته می شوند؛ خوب می شد اگر می توانستند محصولی از طریق کاشت بدست بیاورند، اما دوره طولانی کاشت محصول را چگونه می توان تامین مالی کرد؟ يك نفر يك بز کوهی شکار می کند؛ آیا باید آنرا به تساوی تقسیم کرد و یا اینکه آنرا به بالاترین پیشنهاد دهنده قیمت فروخت؛ عمو «جین» مریض می شود؛ چه کسی باید از او مراقبت کند؟ اینگونه تصمیمات مربوط به جمع را چگونه باید گرفت؟ با این حال حداقل، خوراک و سرپناه در اختیار همه هست و حتی افراد مسن نیز به این اعتقاد رسیده اند که هرچند ممکن است زمان نجات آنها خیلی طول بکشد، قادر خواهند بود گلیم خود را از آب بکشند.

□ □ □

بخش بعدی داستان درباره این است که اگر سه گروه بفهمند تنها بازماندگان کشتی غرق شده نیستند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ از اینجا به بعد خواننده داستان به متن آن وارد می شود و داستان جزیره متروک به نمادی از اقتصاد سیاسی تبدیل می گردد.

ما سه گروه داریم که به هریک از آنها ارزش های اجتماعی متفاوتی حاکم است گروه مارتین به نظم «Order» و امنیت اولویت می دهد؛ این گروه جامعه ای است بسته (Fortress Society).

گروه دانشجویی تحت ریاست جری اولویت را به عدالت و برابری می دهد؛ این گروه بسختی تلاش می کند عملکردی به عنوان يك جامعه اشتراکی داشته باشد. گروه جک تقدم را به ثروت و کارایی در تولید می دهد، این گروه يك «جامعه بازار» (Market Society) است. خواننده جهان دیده و خردمند در اینجا می گوید: «که اینطور! شما دارید سه مدل رقیب اجتماعی را بوجود می آورید.

جامعه بسته يك مدل واقعگرایانه است، کمون مدل ایده آلیستی و جامعه بازار مدل اقتصادی است. اقتصاددانان این مدل اخیر را خیلی آشنا می یابند، دانشجویان علوم سیاسی مدل واقعگرا را بخوبی می شناسند، و جامعه شناسان با مدل ایده آلیستی آشنایی بیشتری خواهند داشت.» به بیان ساده تر، ممکن است بگوئیم این سه جامعه نمایانگر سه برداشت ناسیونالیستی، سوسیالیستی، و لیبرال از مساله روابط قدرت - بازار (Authority-Market) هستند که موضوع اصلی در علم اقتصاد سیاسی است.

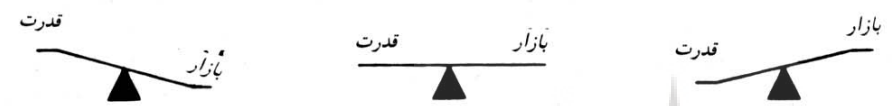
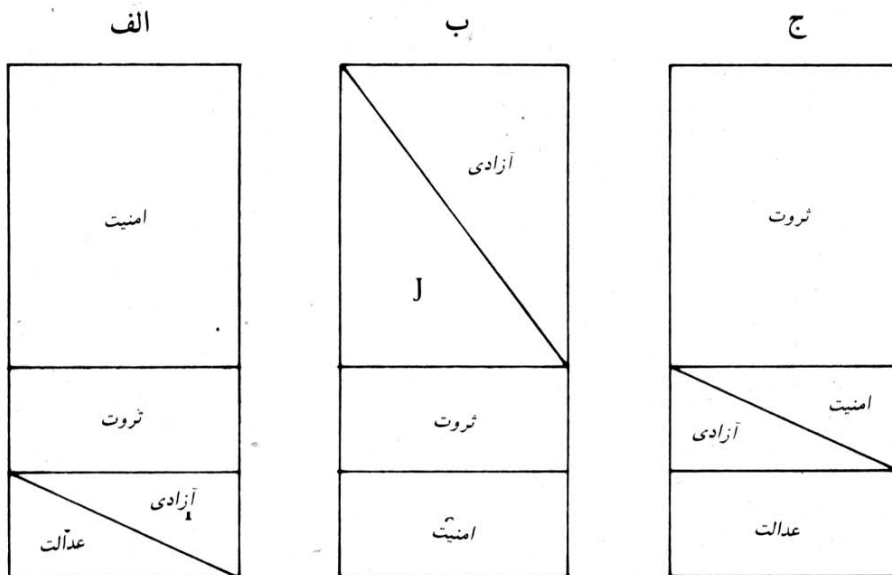
در این نقطه از داستان، می توان آن را به دو صورت، که هر دو آموزنده هستند، به پیش برد. يك راه آن است که از افراد بهرسم بنظر آنها هنگامی که گروهها با یکدیگر روبرو شوند چه رخ خواهد داد، و هر گروه در مقابل گروه دیگر چه واکنشی خواهد داشت؟ پرسیده می شود؛ آنها که همیشه فکر می کرده اند جزیره آنها واقعاً مکانی متروک بوده و کمی بیش «بازماندگان» کشتی شکسته ای بوده اند، چگونه داستان را ادامه داده و آن را به پایان خواهند رساند؟ این پرس و جو که نوعی بازی فکری به شمار می آید می تواند در مورد درک سایر مردم از واقعیت، از تجربه های شخصی آنها در مورد جهان واقعی، و مفهوم ویژه تاریخ و طبیعت انسانی در ذهن آنها چیزهایی را به ادبی بگوید. من فکر می کنم همه در مورد اینکه چه اتفاقی محتمل تر از همه است توافق ندارند.

اگر شما این بازی را به شکلی متفاوت پیش ببرید و از مردم نپرسید فکر می کنند این داستان در واقع چگونه ختم خواهد شد، بلکه بپرسید آنها دوست دارند چگونه به پایان برسد، باز هم محتمل تر از همه آن است که توافق عقیده چندان بین آنها وجود نداشته باشد. در این بازی، اگر ابراز عقیده بصورتی صادقانه صورت بگیرد، می تواند چیزهایی در مورد علایق معمول، آرزوها، و اندیشه های مردم در مورد «پایان خوش» داستان برای ما بیان کند.

مردم در واقع به نظم و امنیت، ثروت و هماهنگی اجتماعی، و میل به زندگی در گروهی که صرفاً يك جامعه محسوب می شود ارزش های متفاوتی می دهند.

اجازه دهید من چند سناریوی دیگر را عرضه





توازن بسر می‌برند و امنیت و ثروت دارای اهمیت درجه دومند. این مدل در قسمت «ب» نشان داده شده است.

در يك اقتصاد بين المللی که در آن قدرت تقسیم شده است و حالت متمرکز ندارد و نیروها بصورتی نامساوی بین دولتها توزیع شده، تسلط يك دولت - بر اساس اقتصاد سیاسی اش - بر هر يك از سه مدل، در صورت امکان، به صورتی طبیعی به كوشش در جهت منطبق کردن اقتصاد سیاسی جهان بر مدل مورد بحث خواهد انجامید. ظرفیت كسب نیروی نظامی برای تامین امنیت، قابلیت در قدرت تولید به منظور تامین ثروت، توانایی درخواست از دیگران برای اطاعت از دیگری بر اساس اعتقادات و اندیشه‌ها، همگی بر فرجام و نتیجه این وضعیت تاثیر خواهند داشت. اما هدف این داستانها آن است که اثبات کنند قضاوت در مورد فرجام و نتیجه این وضع - همانگونه که در مورد اهداف چنین است - يك مسأله شخصی است. تئوری‌های اقتصاد سیاسی بین الملل در علائق، تعصبات و تجربیات شخصی افراد ریشه دارند. همه چیز به خواننده بستگی دارد و داستانی که برای شما گفتم مانند بازی با «لگو» است: همان بلوك‌های کوچکی که دانمارکی‌ها ابداع کرده‌اند و می‌توانیم با سوار کردن آنها روی یکدیگر اشکالی بی‌پایان و هر آنچه را که دوست داریم بوجود آوریم. همانطور که می‌توان از اسباب بازی‌ها درس‌هایی را فرا گرفت، این داستانها نیز - هر چند خیلی جدی نیستند - می‌توانند آموزنده باشند.

■ مشخصات در ماخذ اصلی:

Susan Strange, STATES AND MARKETS (An Interoduction To International Political Economy), Some Desert Island Stories (Prolougue), London, Printer Publishers / 1989

مینیا توری این سه جامعه يك بازی دیپلماسی بدوی - تشکیل اتحاد و احتمالاً بدنبال آن شكستن اتحاد - را با رهبران گروههای دیگر آغاز خواهند کرد؟ آیا با یکدیگر پیمانهای دفاع دوجانبه خواهند بست؟ آیا وارد مبادلات تجاری نابرابر خواهند شد؟

يك درس مسلم حاصل از این موقعیت آن است که جوامع مختلف، هماهنگ با اقتصاد سیاسی خود به ارزش‌های متفاوتی اولویت خواهند داد. جامعه‌ای که نگران يك تهدید خارجی است و یا تحت سلطه حاکمیتی نظامی بسر می‌برد، اولویت را به جای تولید ثروت به حفظ امنیت می‌دهد و به آزادی افراد یا گروههای مختلف اولویت حداقلی را قائل است. حتی دولتهای دموکراتیک به هنگام جنگ آزادی شهروندان خود را به طرق مختلف محدود می‌سازند. این وضعیت را می‌توان در قسمت الف - در نمودار شماره يك - نشان داد. در چنین وضعیتی، رابطه موازنه بین «قدرت» و «بازار» چنان است که بازار اهمیت کمتری پیدا می‌کند.

جامعه دیگر (قسمت ج) برای تولید ثروت اهمیتی بیشتر از امنیت و آزادی قائل است (در اینجا آن معنی گسترده از آزادی مدنظر است که شامل آزادی اقتصادی از فشار فقر و نیازمندی می‌باشد) در این مدل رابطه موازنه حالتی دگرگونه دارد و در آن دولت (یا هر نوع حاکمیت دیگر) حداقل دخالت را در نیروهای بازار دارد. استفاده از پول در این مدل، ثروت را از طریق تقسیم کار افزایش می‌دهد و در بطن خود هسته يك ساختار قدرت مالی را از طریق خلق و استفاده از اعتبار پرورش می‌دهد.

در مدل دیگر (مانند کمون دانشجویان که در آن حفظ آزادی و عدالت برای افراد مشترکا دارای تقدم اول هستند) هم بازار، و هم قدرت از نظر اهمیت آنقدر محدود شده‌اند که با یکدیگر در

کنم. یکی از این سناریوها این است که جامعه بسته‌ترین مسأله امنیت را موضوعی درجه اول می‌داند و خود را برای دفاع در مقابل يك دشمن واقعی و یا خیالی آماده می‌کند. مارتین می‌گوید: «ما نمی‌توانیم بپذیریم جامعه «جک» خیلی ثروتمند شود و نمی‌توانیم اجازه دهیم مادرها و عشاقی که از جامعه ما بریده‌اند منحرف شده و به دانشجویان بپیوندند. ما باید قبل از آن‌ها وارد عمل شویم. «مارتین» خطاب به هردو جامعه‌ای که آنها را بی‌دفاع گیر آورده است اولتیماتوم صادر می‌کند: «به ما ملحق شوید، وگرنه...» از این نقطه به بعد، داستان بسته به اینکه دو گروه سلطه نظامی را بپذیرند و یا اینکه هردو یکی از آنها در مقابل آن - حتی تا پای جنگیدن - مقاومت کنند، مسیرهای متفاوتی را خواهد پیمود. همچنین برحسب اینکه پس از جانشین شدن [تغییر سیستم حکومتی] با دو گروه یادشده بصورتی بزرگوارانه و با حقوق برابر رفتار شود (ولو اینکه تحت سلطه، اما از امنیت و نظم اجتماعی برخوردار باشند) و یا اینکه قدرت فاتحان را فاسد کرده باشد و با سایرین به عنوان بردگان رفتار کنند و از آنها به عنوان ساکن «مستعمره» به بهره‌کشی بپردازند، داستان می‌تواند از مسیرهای متفاوتی ادامه یابد.

سناریوی دیگر را می‌توان از آنجا شروع کرد که يك روز دانشجویان بدنبال شکار بز کوهی هستند. آنها که بصورتی ماجراجویانه از کمپ خود بسیار دور شده‌اند تصادفا قلعه مارتین را می‌بینند. سپس در مورد مسایلی که جریان دارد به نتیجه‌گیری می‌پردازند و تصمیم می‌گیرند که بهتر است برای مقابله با اوضاع بدتری که در پیش است آماده شوند. آزادی و برابری در خطر است، و سوسیالیسم باید کمین کند. آنها که از قبل سازماندهی شده‌اند آنقدر قوی هستند که بتوانند اولتیماتوم خودشان را صادر کنند: [از قید دیکتاتوری] آزاد شوید وگرنه حمله خواهیم کرد! سناریوی دیگری نیز وجود دارد که طبق آن یکی از اعضای جامعه بازار تصادفا کشف می‌کند جامعه آنها در جزیره تنها نیست. جلسه‌ای تشکیل می‌شود و اعضای جامعه که مایل نیستند نوع و سطح زندگی ظاهرا پیشرفته‌تر آنها بخطر بیفتد، تصمیم می‌گیرند «مالیات امنیتی» خود را دوبرابر کنند و مک را برای تشکیل و سازماندهی يك ارتش مرکب از داوطلبان حقوق بگیر برگزینند. این تیم نقشه يك تهاجم غافلگیرانه شبانه به قلعه مارتین را طرح ریزی می‌کند و هنگامی که نگهبان قلعه در خواب است نقشه خود را به اجرا درمی‌آورد. بنابراین در این سناریو، این گروه سوم هستند که مردم را از سلطه حاکمیت جابرانه مارتین می‌رهانند، و در عین حال بازار خود را وسیعتر می‌سازند و فرصت تخصصی‌تر کردن تقسیم کار را پدید می‌آورند. تهاجم دیگری به کمون و فتح آن کاری بسیار آسانتر خواهد بود، چرا که تضاد بین اعضای آن بالا گرفته و از نظر ایدئولوژیک بین آنها شکاف افتاده است.

همه این سناریوها به بروز احتمالی خشونت منجر می‌شود. این خشونت بین کسانی است که - بدون اینکه آگاه باشند - روزی سرنشینان يك کشتی بوده‌اند. آیا انتظار برخورد خشونت آمیز، مسأله‌ای واقع بینانه است یا بدبینانه؟ آیا احتمال همزیستی مسالمت آمیز بین سه گروه وجود دارد؟ و اگر چنین باشد، آیا رهبران دولت‌های